

عقل از نظر

ابرمینا و توماس آکویناس

ترجمه

علی مخبر

مخبر: علی ۱۳۵۷	عنوان: نام پدیدآور
عقل از نظر ابن سینا و توماس اکوینی/نوشته علی مخبر	موضوع: موضوعات نشر
تهران: انتشارات وایا، ۱۳۹۶	موضوعات: مشخصات ظاهر
۱۴۰ هـ	شابک:
۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۳-۱۰۰	وضعیت: فرست نویسنده
فیبا	یادداشت:
کتابنامه	موضوع:
ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ ق. -- دیدگاه درباره عقل	موضوع:
Avicenna -- Views on reason	موضوع:
توماس آکویناس قدیس، ۱۲۲۵-۱۲۷۴ م. -- دیدگاه درباره عقل	موضوع:
Thomas Aquinas, Saint -- Views on reason	موضوع:
عقل - فلسفه	موضوع:
Reason - philosophy	موضوع:
۱۳۹۷/۲	رده بندی کنگره
۱/۱۸۹	رده بندی دیویی
۴۸۱۷۱۹۹	شماره کتابشناسی ملی

عنوان: عقل از نظر ابن سینا و توماس اکوینی

- نوشته: علی مخبر
- طراح جلد: حسن کریم زاده
- مدیر فنی و ناظر چاپ: انوشه صادقی زاده
- صفحه آرا: رضا علی محمدی
- ناشر: وایا
- نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۶
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- بها: ۱۵۰۰۰۰ ریال
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۳-۱۰۰
- آدرس الکترونیکی: vaya.pub@gmail.com

■ فهرست مطالب ◆

مقدمه.....	۷
عقل در فلسفه ابن سینا.....	۱۵
۱-۱- نفس عاقله جسم و جسمانی نیست.....	۱۷
۱-۲- عقل نظری و عقل عملی.....	۱۹
۱-۳- مراتب عقل.....	۲۰
۱-۴- تفسیر سینوی مراتب عقل.....	۲۶
۱-۵- استدلال اول شیخ بر متعالی بودن عقل فعال.....	۲۸
۱-۶- ویژگی‌ها و عمل عقل فعال.....	۳۱
۱-۷- فرایند تجرید.....	۳۴

- ۱-۸- استدلال دوم شیخ بر متعالی بودن عقل فعال..... ۳۵
- ۱-۹- کیفیت استفاده از مبدأ فعال..... ۴۳
- ۱-۱۰- شناخت عقلی..... ۴۶
- ۱-۱۱- انحاء معقولات..... ۴۹
- ۱-۱۲- حدس و قوه‌ی قدسیه..... ۵۳
- ۲- عقل از نظر توماس آکوئینی..... ۵۹
- ۱-۱- کلیات..... ۶۱
- ۱-۲- رابطه نفس و بدن..... ۶۴
- ۲-۳- نفس عدلانی به عنوان صورت بدن..... ۶۸
- ۲-۴- عقل..... ۷۵
- ۲-۵- روایت توماس از دیدگاه ابن سینا در خصوص حافظه نداشتن عقل..... ۷۶
- ۲-۶- نقد نظریه ارسطو..... ۸۰
- ۲-۷- عقل و حافظه..... ۸۴
- ۲-۸- عقل فعال جوهری مفرق است..... ۸۷
- ۲-۹- عقل و شناخت عقلی..... ۹۶
- ۲-۱۰- تفسیر توماس از آراء ارسطو..... ۱۰۲
- ۲-۱۱- الهیات عقلی..... ۱۱۰
- ۳-۱- مقایسه‌ی دیدگاه ابن سینا و توماس آکوئینی در خصوص عقل..... ۱۱۳
- ۳-۲- اهمیت حقیقت در حکمت سینوی..... ۱۱۷
- ۳-۳- رابطه نفس و بدن..... ۱۲۳
- ۳-۴- عقل الهی و عقل جزئی..... ۱۲۸
- ۳-۵- توماس و تفسیر ارسطو..... ۱۳۰
- ۳-۶- توماس و الهیات سلبی..... ۱۳۲
- منابع و مأخذ..... ۱۳۷

مقدمه

مسأله عقل از مهم‌ترین مسائل مطرح شده در تاریخ فکر فلسفی است. اهمیت مسأله عقل از آنجاست که فلسفه، دانش مدار حیات انسانی است و اشرف و افضل قوای نفس انسانی تعقل ارسطو، نخستین فیلسوفی که در تاریخ فلسفه، مباحث مربوط به عقل و معقولات را به صورت جداگانه و مستقل مطرح کرده و آن را در فصلی متمایز در بحث قوای نفس قرار داده، ارسطو است. گویی از همان دم که در یونان ارسطو را عقل حوزه‌ی رس افلاطون نامیدند، نام این حکیم با عقل پیوند خورده و این پیوند در طول تاریخ تنگه فلسفه در خصوص عقل استوار مانده است. به طوری که هیچ حکیمی پس از ارسطو را نمی‌توان یافت که در باب ماهیت عقل و جایگاه آن در نظام تکوین سخن گفته باشد. مگر این که سخنانش ناظر به کلمات ارسطو و تحت تاثیر حکمت ارسطویی است. برخلاف نظر افلاطون که معقولات را دارای وجودات بالفعل می‌دانست که در عالم مُثُل استقرار دارند و علم عبارت است از تذکر^۱ به این صور معقول،

ارسطو مبدأ و نقطه شروع معرفت را حواس می‌داند. هر معرفتی با احساس شروع می‌شود و منظور از آن، احساس جزئی است که در مکان معین و زمان معلوم به فردی مشخص تعلق می‌گیرد. در حقیقت از نظر ارسطو حصول معرفت متوقف است بر حواس و تا حواس انسان به کار نیفتد و با اشیاء جزئی مادی محسوس تماس نداشته باشیم فاقد هرگونه علم و معرفتی خواهیم بود و این همان اصلی است که در حکمت اسلامی تحت قاعده‌ی «مَنْ فَقَدَ حَسًّا عَدَّ ضَالًّا»^۱ از آن یاد شده است. هیچ گونه معرفتی برخلاف آنچه افلاطون بی‌پنداشت قبلاً وجود بالفعل نداشته و از عدم مطلق نیز بیرون نیامده است، بلکه معرفتی که بدون فعلیت دارد از معرفتی بالقوه که مقدم بر آن بوده ناشی شده است. معرفت چنان با احساس آغاز شد به مجرای تحول خود در مراتب متوالی ادراک می‌افتد و در این تحول هر درجه معرفت از معرفتی که مقدم بر آن است بیرون می‌آید.

نتیجه عمل احساس - حصول صورت‌های جزئی خیالی در قوه‌ی متخیله است. این تصاویر خیالی بستگی تام به صورت‌هایی دارند که از آن‌ها منتزع شده‌اند و همچون مبادی‌شان اموری جزئی و منفرد هستند.

باید توجه داشت که فرایند ادراک از نظر ارسطو به همان شکلی تبیین می‌شود که مساله وجود. همان‌طور که از نظر ارسطو هیچ موجود بالفعلی در عالم طبیعت نیست مگر این که قوه و استعدادش در اشیا موجودات مقدم بر آن قرار داد و نظام تکوین بر مبنای حرکت و براساس قوه و هم قوه و فعل و این که هر فعلی مسبوق به قوه‌ای است، تبیین می‌شود، در حصر ادراک عقلی نیز وضع بر همین منوال است. لذا با وجود این که ارسطو احساس را سر

۱. قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ج ۱، صص ۳۲۷-۳۳۲.

۲. عقل در حکمت مشاء، ص ۸۲.

آغاز معرفت دانسته است نظر او را درباره‌ی معرفت نمی‌توان مبتنی بر اصالت حس^۱ دانست، بلکه احساس اشیاء جزئی و جمع و تالیف آن‌ها در تصاویر خیالی شرطی است که برای حصول مفهوم کلی عقلی و یا به عبارت بهتر آمادگی انسان برای تحصیل مفهوم کلی ضرورت دارد.

بر مبنای تمایز ماده و صورت که ارسطو مطرح کرده باید گفت که هر شیء مادی دو جنبه وجودی دارد: ماده که حامل استعداد و قوه است و به صورت بالقوه می‌تواند تبدیل به اشیاء دیگر شود و صورت که فعلیت بخش شیء است. ماده شیء به صورت بالقوه همه اشیایی است که شیء می‌تواند به آن‌ها تبدل یابد. لیکن بالفعل هیچ یک از آن‌ها نیست. برای این که چنین ماده‌ای فعلیت یابد به صورت شیء دیگری درآید، باید علت فاعله‌ای باشد که بالفعل واجد همان صورت است و فعلیت آن بتواند غایت و محرکی برای آن قوه قرار گیرد. نه تنها در طبیعت، بلکه در صنعت نیز چنین است؛ یعنی صنعت را نیز غایتی است که صانع صورتی از آن غایت را بر ماده صنعت حمل می‌کند. پس در جهانی که در زیر فلک آسم واقع است در هر گونه تولیدی، اعم از طبیعی یا صناعی، ماده تولید را علت فاعلی آن از یکدیگر متمایز است.^۲ با توجه به این که معقولات اموری هستند باید از محسوسات و مخیلات تولید و تجرید شود و عقل نیز در سایه حصول معقولات حاصل شده و عقل می‌شود، لذا در این جا نیز باید قائل به دو جنبه‌ی مادی و صورتی یا علت فاعله و علت منفعله بود. یعنی قوه‌ای لازم است که بالفعل هیچ یک از معقولات نیست اما می‌تواند صور معقول را پذیرفته و معقول شود و از طرف دیگر علت فاعله‌ای لازم است که فعلیت بخش بوده و بر مبنای محسوسات و

۱. Sensualisme.

۲. عقل در حکمت مشاء، ص ۸۴.

مختیلات معین صور معقول مناسب را افاضه کند و به عبارت دیگر دو عقل متمایز یا دو جنبه‌ی متمایز عقل را باید قائل بود، که یکی از آن دو را مفسران حکمت ارسطو عقل ممکن یا عقل قابل یا عقل منفعل نامیده و دیگری را عقل فعال خوانده‌اند.

ارسطو در دفتر سوم کتاب «درباره‌ی نفس» مبحث عقل را ذکر کرده و در خصوص این دو جنبه عقل سخنانی گفته که دارای ابهام است و همین ابهام در بیان سبب مطرح شدن بحث‌های فراوان در میان شارحان ارسطو شده است. محل نزاع این است که آیا یکی از آن دو عقل خارج از نفس انسان قرار دارد یا نه و عقل حال در نفس انسان است و بر فرض صحت شق اخیر آیا این دو عقل جدا از یکدیگر است و هر کدام به استقلال وجود دارد یا با هم وحدتی پیدا می‌آورد؟ یعنی انسان را عقل واحدی بیش نیست که در آن دو جنبه‌ی متمایز می‌تواند تشخیص داد. ارسطو می‌گوید جزئی از نفس که آن را عقل می‌نامند (و منظور از عقل چیزی است که نفس به وسیله آن فکر می‌کند و اعتقاد می‌یابد) قبل از تفکر هیچ گونه واقعیت بالفعل نیست.^۱ تصریح وی در این جا این است که عقل قبل از تعقل معقولات واقعی بالقوه است و هر واقعیت بالقوه پذیرنده و منفعل است و ما می‌توان تعبیر ماده را در خصوص آن بکار برد. این همان عقلی است که در اصطلاح حکمای اسلامی عقل هیولانی خوانده می‌شود و چیزی است که در این صور معقول است و در سایه دریافت صور معقول فعلیت یافته و از حالت تیره به فعلیت می‌رسد. ارسطو تعقل را شبیه احساس دانسته و خاطر نشان می‌کند که همان‌طور که حواس از شیء محسوس متأثر می‌شوند و نقشی از آن‌ها در عضو حسی پدیدار می‌شود، عقل نیز از معقولات منفعل گشته و آن‌ها را می‌پذیرد. ولی از یک

نظر دیگر انفعال ناپذیر است یعنی صورتی را که دریافت می‌کند دگرگون نمی‌سازد؛ «عقل از آن حیث که همه چیز را می‌اندیشد باید بالضروره عاری از مخالطت باشد تا بتواند حکم کند، یعنی بشناسد، زیرا اگر صورت خاص خود را نیز در جنب صورت خارجی پدیدار سازد مانع صورت اخیر و معارض با تحقق آن می‌شود و از این جا این نتیجه برمی‌آید که عقل نیز ماهیت خاصی جز «بود القوه ندارد»^۱

همان طور که پیش از این نیز اشاره شد این جنبه یا خاصیت عقل مورد اتفاق جمیع حکمای س از ارسطو است اما در خصوص بخش بالفعل یا فعال عقل، اختلاف نظر وجود دارد که البته ریشه این تفاوت تفسیر در ابهامی است که در سخنان حکم یونانی وجود دارد. در ابتدای فصل مربوط به عقل می‌خوانیم «اینک در آن جنبه نفس نظر کنیم که نفس به وسیله آن می‌شناسد و می‌فهمد اعم از اینکه این جزء مادی باشد یا اینکه مفارقت آن نه از لحاظ امتداد مکانی، بلکه تنها از لحاظ منطق باشد» در اینجا اشاره به مفارقت عقل به طور کلی می‌کند و معلوم نیست که این مفارقت از لحاظ جوهری است یا مفارقت و مخالطت با ماده‌ی بدن را مد نظر داشته است. آنچه مسلم است و عبارات بعدی کتاب نفس ارسطو بدان اشاره دارد، این است که از نظر ارسطو یکی از وجوه ممیزه عقل نسبت به سایر قوای نفس این است که عمل تعقل از ماده مستقل است و عقل را در فعل تعقل نیازی به ابزار نیست. آن طوری که قوای حساسه نیازمند آلت و ابزار هستند. «موجه نیست که عقل را مبالغت با بدن بدانیم زیرا اگر چنین می‌بود کیفیت معینی از سردی یا گرمی بدن آن راه می‌یافت یا اینکه مانند قوه‌ی حساسه آلتی می‌داشت و حال آن که در واقع

۱. همان، صص ۲۱۴-۲۱۳.

۲. همان، ص ۲۱۲.

عقل را هیچ آلتی نیست.»^۱

ارسطو خود اصطلاح عقل فعال را در هیچ یک از آثار خویش بکار نبرده و تمیز آن از عقل منفعل و تسمیه‌ی آن به عقل فعال از آن شارحان کلام اوست. «اما چون در تمام طبیعت نخست چیزی را که ماده‌ای برای هر مقوله است (و همان است که بالقوه تمام اشیاء این مقوله است) تمیز می‌دهیم، پس چیز دیگری را می‌شناسیم که چون مولّد همه‌ی آن‌ها است علت و فاعل است. و این همان وضعی است که صنعت نسبت به ماده‌ی خود مثالی برای آن است، واجب است که در نفس نیز قائل به چنین فصول ممیزی باشیم و در واقع از آن طرف در آن عقلی را تمیز می‌دهیم که چون خود تمام معقولات می‌گردد به ماده است، و از طرف دیگر، عقلی را که مشابه علت فاعلی است، زیرا که همه‌ی آن‌ها را احداث می‌کند، به اعتبار این که ملکه‌ای است که مشابهت به نور دارد و در همین عقل است که چون بالذات فعل است، مفارق و غیرمنفعل و عاری از احتیاط است زیرا که همواره فاعل اشرف از منفعل و مبدء اشرف از ماده است.»^۲

این طرز بیان مجمل و ابهام‌آمیز سبب به وجود آمدن دو تفسیر عمده در خصوص ماهیت عقل فعال شده است که در تاریخ فلسفه از همان عهد قدیم تاکنون ادامه داشته است. معمول و مصطلح چنان است که قول به وحدت عقل و حلول عقل فعال در نفس را عقیده توماسی و رأی دیگر یعنی جدایی عقل فعال از عقل ممکن و مفارق بودن و تعالی آن را از نفس انسان عقیده سینوی نامیده‌اند. بنابر عقیده‌ی توماسی صریح بیان ارسطو است که «باید در نفس نیز قائل به چنین تشخیص و تمایزی باشیم...» و این بدین معنی است که هر

۱. همان، ص ۲۱۴.

۲. درباره‌ی نفس، صص ۲۲۶ - ۲۲۴.

دو مبدء فعال و منفعل را در نفس یعنی حال در نفس و جزء خود نفس باید دانست. بنابر این عقیده، نفس صورت جسم است و عقل فصل ممیز نفس، و با قبول تعدّد و جدایی عقول و وقوع آن در نفس و خارج، ناگزیر باید به تعدّد صورت برای ماده‌ی واحد قائل بود که منافی اصول اساسی حکمت ارسطو است. امتیازی که ارسطو برای این دو جنبه ذکر کرده نیز به لحاظ عمل معرفتی آنها است: یک جنبه‌ی آن همچون نوری که رنگ‌ها را مرئی می‌کند، معقولات را بالفعل می‌کند و از لحاظی دیگر پذیرنده صور معقول است و با آن‌ها اتحاد یافته و یکی می‌شود. پس اعتقاد به دوگانگی عقل و وجود عقلی خارج از نفس از نظر مبنتی بر سوء تفسیر اقوال ارسطو است.

گروه دوم که سکندر افروسیسی، فارابی، ابن‌سینا و ابن رشد را شامل می‌شود، عقل فعال را در خارج از نفس انسان و متعالی و مفارق از آن شمرده‌اند. دلیل اینان این است که بر طبق اصول کلی حکمت ارسطو^۱ فعلیت مقدّم بر قوه است و وجود بالقوه نمی‌تواند فعلیت یابد. لکن این که تحت تأثیر وجود دیگری که خود بالفعل است، قرار گیرد.

عقل ممکن چون قوه محض است بنفسه نمی‌تواند چیزی را بیندیشد، بلکه تحت تأثیر معقولات فعلیت می‌یابد. اما معقولات خوب و بود بالفعل ندارند، بلکه در ضمن آنچه متعلق احساس و تخیل است واقع می‌شوند. این رو عقلی را باید قبول داشت که معقولات را از اشیاء حسی و تصاویر حسی بیرون آورد و فعلیت آن‌ها را تحقق دهد و این همان عقل فعال است. همچنین بر طعنه‌ای که نقل شد ارسطو عقل فاعل را به نور تشبیه کرده و آن را عامل بینایی شدن رنگ‌ها دانسته است و پیداست که نور نسبت به رنگ و باصره جنبه‌ی خارجی دارد. همچنین آن را عقلی که مشابه علت فاعلی است، خوانده است به لحاظی

که آن، معقولات را احداث می‌کند و نیز مفارق و غیر منفعل است. چند سطر جلوتر نیز آورده است که این عقل چنان نیست که گاهی می‌اندیشد و گاهی نمی‌اندیشد در صورتی که در خصوص عقل انسانی نمی‌توان گفت که همواره در حال اندیشیدن است و در نهایت این که در پایان فصل مربوط به عقل فعال ذکر شده است که این عقل فنا ناپذیر، ازلی و غیر منفعل است در صورتی که عقل منفعل فساد پذیر است^۱ و این تقابل در فنا و بقا را که به این دو عقل می‌دارد دلیل بارزی بر تغایر آن دو می‌توان دانست.